گفت‌وگو با دکتر مجید فولادیان، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه فردوسی مشهد

مهاجران افغانستانی بهترین مهاجران برای ایران هستند

هیچ سیاستی در حوزه مهاجران نداریم

ابراهیم احمدی‌نیا: دست‌کم ۵۰ سال است که مهاجران افغان یا افغانستانی - واژه چندان اهمیتی ندارد وقتی اصل ماجرا همچنان همان است که بود - برای کار و زندگی به ایران مهاجرت می‌کنند. بعضی از آنها ایران فرهنگی و زبان فارسی را دوست دارند و می‌خواهند اینجا بمانند، بعضی‌ها از بی‌سرنوشتی، بی‌هویتی و تحقیرشدن خسته می‌شوند و به کشورهای توسعه‌یافته مهاجرت می‌کنند، بعضی‌ها هم وقتی دارند در خیابان راه می‌روند، گیرِ «افغانی‌بگیر»ها می‌افتند و «ردّ مرز» می‌شوند و به افغانستان برگردانده می‌شوند؛ که البته بسیاری از این ردمرزشده‌ها، دوباره به ایران برمی‌گردند و کسانی هم هستند که از ردمرزهای پیاپی و بی‌سرانجامی به ستوه می‌آیند و ترجیح می‌دهند زندگی پناه‌جویانه‌شان را در کشوری اروپایی ادامه دهند. وجه مشترک این گریزها از ایران، جست‌وجو برای ثبات است و داشتن چشم‌اندازی روشن از آینده. قرارگرفتن ایران در منطقه‌ای ناآرام از یک سو و بی‌برنامه‌بودن دولت مرکزی در حوزه‌های مختلف، از جمله مهاجران از سوی دیگر، وضعیت بغرنجی را پدید آورده است. هرازگاهی صدای اعتراض بخشی از مردم درباره حضور مهاجران غیرقانونی و بدون مدرک در کشور بلند می‌شود و از طرف دیگر، مهاجران افغانستانی از امکانات حداقلی زندگی برخوردار نیستند و از همه مهم‌تر، هیچ دورنمایی برای اقامت دائم یا کسب تابعیت ایران نمی‌بینند، حتی اگر حدود ۵۰ سال در ایران زندگی کرده باشند.

با دکتر مجید فولادیان، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه فردوسی مشهد، درباره وضعیت مهاجران افغان، دولت ایران و جامعه میزبان گفت‌وگو کردیم تا ببینیم آیا ما مردم مهاجرستیزی هستیم یا مهاجرپذیر؟ دولت ایران چطور؟ نقش مهاجران در ادغام اجتماعی و پذیرفته‌شدن در کشور میزبان چیست؟

◆ آیا ما با بحران مهاجران افغان در ایران روبه‌رو هستیم؟

پاسخ‌دادن به این سؤال سخت است، از این جهت که آمارهای متناقضی از تعداد مهاجران افغانستانی در ایران داریم، چهار، پنج تا هشت میلیون؛ و تا زمانی که عدد و رقم دقیقی نداشته باشیم، از هیچ کلمه‌ای نمی‌توانیم استفاده کنیم، چه بحران، چه موج بزرگ، چه هر عبارت دیگری. اما طبق گفته‌های مسئولان می‌شود برداشت کرد که موج بزرگی از مهاجرت، مخصوصا بعد از دور دوم قدرت‌گرفتن طالبان در افغانستان شکل گرفته است. به نظر من دقیق‌تر این است که بگوییم کشور ما، ایران، در این بازه زمانی ظرفیتش کم است. فرض کنید کسی وضعیت اقتصادی نامناسبی دارد و اگر چهار نفر میهمان به خانه‌اش بیایند، نمی‌داند چه کار کند و به مشکل بزرگی برمی‌خورد. اگر فیلم «مهمان مامان» را دیده باشید، چنین وضعیتی است. ولی کسی که وضع مالی‌اش خوب باشد، حتی اگر ۲۰ نفر میهمان هم به خانه‌اش بروند، مشکلی نخواهد داشت و می‌تواند از آنها پذیرایی کند. فرد اول با حضور چهار میهمان به مشکل می‌خورد اما فرد دوم با ۲۰ میهمان هم وارد شرایط بحرانی نمی‌شود. بنابراین مفهوم بحران هم امری نسبی است و مطلق نیست.

◆ بعد از سقوط جمهوریت و قدرت‌گرفتن دوباره طالبان، میلیون‌ها افغانستانی به ایران پناه آوردند، اردوگاه‌هایی در نواحی مرزی تشکیل شد، صدها مددکار ایرانی و افغان ساکن ایران برای کمک‌کردن به این پناه‌جویان به آنجا رفتند و به صورت داوطلبانه، ماه‌ها در شرایط سخت آب‌وهوایی و بی‌امکاناتی مناطق مرزی، آنجا ماندند تا مشکلات اولیه پناه‌جویان را برطرف کنند. یادم هست که حتی با کمک‌های خیریه مردم، برای هزاران پناه‌جو، به صورت روزانه صبحانه یا یک وعده غذای گرم تهیه می‌کردند. چه اتفاقی می‌افتد که از این موج همدلی فراگیر به هشتگ اخراج افغان مطالبه ملی می‌رسیم که به صورت روزانه محتوا تولید می‌کند؟ البته اغلب این محتواها دروغ و جعلی هستند. از طرفی به نظر من حداقل در صد سال اخیر، ایران در مبحث اقتصادی وضعیت باثباتی نداشته که بگوییم در این بازه زمانی مردم از رفاه نسبی برخوردارند و می‌توانند پذیرای مهاجران باشند.

ببینید، مطالعات جهانی زیادی در این حوزه انجام شده و این اتفاق منحصر به ایران نیست. در آمریکا پیمایش‌های متعددی درباره مهاجرت چینی‌ها به این کشور انجام شده است. در دوره‌هایی که بحران اقتصادی در آمریکا زیاد می‌شود، مردم، چینی‌ها را رقیب خودشان می‌دانند. اما در دوره‌ای که وضعیت اقتصادی آمریکا بهبود پیدا می‌کند و چینی‌ها در ساختن راه‌آهن مشارکت می‌کنند، افکار عمومی آمریکایی‌ها به سود چینی‌ها می‌شود. در دوره دیگری که آمریکایی‌ها وارد بحران اقتصادی می‌شوند، باز هم افکار عمومی نسبت به چینی‌ها منفی می‌شود. بنابراین این اتفاق در هر جای دنیا ممکن است بیفتد و مخصوص ایران نیست. بگذارید حرف شما را دقیق‌تر کنم. کشور ما، همیشه در یک سطح از مشکلات قرار نداشته و سطوح متفاوتی از بحران را تجربه کرده است. به طور مشخص در دوره ریاست‌جمهوری آقای روحانی، تورم کنترل می‌شود، قدرت خرید مردم افزایش پیدا می‌کند و رفاه نسبی در جامعه ایجاد می‌شود. وقتی مهاجران افغانستانی در چنین شرایطی وارد می‌شوند قدرت همدلی مردم ایران وجود دارد. چرا؟ چون ایرانی‌ها وارد مشاغل بالادست شدند و مشاغل فرودست هم خالی مانده و اتفاقا نیاز به نیروی کاری هست که این مشاغل را بر عهده بگیرد و چون مهاجران از این دسته هستند، در این مشاغل کار می‌کنند و همه چیز پیش می‌رود و مشکلی پیش نمی‌آید. اما در دوره‌ای که مشکلات زیاد می‌شود، مثل چند سال اخیر که تورم‌های ۵۰، ۶۰ درصدی را در هر سال تجربه می‌کنیم، به عبارت دیگر، تقریبا در هر سال یک‌سوم از سفره مردم ایران از بین می‌رود، شرایط فرق می‌کند. دولت هم که مشکلات جهانی‌اش بیشتر شده است. مجموع این شرایط در اقتصاد ایران باعث شده طبقه متوسط مردم ایران به طبقه فرودست منتقل شوند و طبقه فرودست هم به حاشیه بروند. در همین مشهد و احتمالا بقیه شهرها هم به همین صورت، محل سکونت مردم در دو سه سال اخیر، حداقل یک منطقه پایین‌تر رفته است. خانواده‌ها از مرکز شهر به محلات پایین‌تر و افراد محلات پایین‌تر به خارج از شهرها رفته‌اند و در روستاهای ضعیف ساکن شده‌اند. اینها همه داده‌های مهمی هستند که باید بهش آنها توجه کرد. این داده‌ها نشان می‌دهند که در سه چهار سال اخیر وضع مردم ایران مشکل‌تر از پیش شده است. این مشکل خیلی جدی را که در اقتصاد به وجود آمده و هم رکود و هم تورم داریم، نباید دست‌کم بگیریم و اتفاقا به نظر من خیلی بحث جدی‌ای است. مسائل اجتماعی ما دارد تشدید می‌شود. در این بحران‌ها، اقشار زیادی آسیب می‌بینند. معمولا آسیب از فرودست‌ترین اقشار جامعه شروع می‌شود تا به طبقات بالا برسد. فرودست‌ترین اقشار در جامعه ایران چه کسانی هستند؟ اول، ایرانی‌های بدون شناسنامه یا فاقد هویت. به نظر من وضع این قشر، از مهاجران افغانستانی هم بحرانی‌تر است. چون حتی مدرسه‌ها هم فرزندان‌شان را ثبت‌نام نمی‌کنند. در حالی که اگر اینها یک مدرک شناسایی افغانستانی داشته باشند می‌توانند در مدرسه ثبت‌نام شوند. بعد از ایرانی‌های بدون شناسنامه، به مهاجران افغانستانی می‌رسیم که چند دسته هستند. یک گروه، آنهایی که جذب جامعه ایران شدند و برای تعدادی از آنها شناسنامه صادر شده است. گروه دیگر، مشغول فعالیت‌های اقتصادی هستند. اما گروه فرودست این مهاجران، مخصوصا کسانی که در سال‌های اخیر وارد ایران شده‌اند، وضع اقتصادی بسیار بدی دارند. اما برگردیم به سؤال شما، آن افکار عمومی که ایده ضد مهاجرت را می‌سازد، منحصر به ایران نیست. همان‌طورکه گفتم در آمریکا هم وضعیت همین‌طور است و هر وقت بحران اقتصادی زیاد می‌شود، ضدیت با مهاجران در افکار عمومی به شدت افزایش می‌یابد.

◆ اما کشور ما با کشورهای دیگر، حداقل کشورهای توسعه‌یافته اروپای شمالی و مرکزی که اطلاع دارم، یک فرق مهم و اساسی دارد. این کشورها، به صورت برنامه‌ریزی‌شده به دنبال جذب مهاجر هستند تا مسیر توسعه خودشان را پیش ببرند. مثلا در سال گذشته بیش از ۱۰ هزار ایرانی در آلمان پناهنده شده‌اند. اما چنین چیزی را در کشور خودمان نمی‌بینیم. شاید بخشی از ناراحتی که گاهی نسبت به مهاجران وجود دارد به همین دلیل است که دولت‌های ما هیچ‌وقت نخواستند به یک مهاجر افغان، هویت بدهند.

بحث همین است. چه در آلمان، ایتالیا و چه ایران، بحران جمعیت، مسئله مهمی شده است. سیاست‌های مختلفی تعیین می‌شود. برای مثال، سال گذشته ۲۰ هزار میلیارد تومان بودجه برای طرح جوانی جمعیت صرف شد که این بودجه چندان موفقیت‌آمیز نبود و دلیلش هم از همان ابتدا برای ما روشن بود و اعلام کردیم که ما نمی‌توانیم این‌طور جمعیت را افزایش بدهیم.

◆ با وام و ماشین و...

دقیقا. تازه اگر هم موفق بشویم، جمعیت چه کسانی را زیاد کرده‌ایم؟ طبقه فرودست در حاشیه شهر. طبقه متوسط که برای وام ۵۰، ۶۰ میلیونی و یک ماشین، بچه‌دار نمی‌شود. طبقه فرودست همین الان هم در بحران اقتصادی است. طبق گزارش‌های رسمی بیش از دو میلیون کودک کار در ایران داریم، بالاخره این کودک‌ها تحصیل نمی‌کنند و ما در واقع می‌خواهیم جمعیت اینها را زیاد کنیم. این یعنی افزایش بحران. در حالی که همان بودجه را دولت می‌تواند صرف توانمندسازی این کودکان کند که به صورت خودکار، احتمالا به افزایش جمعیت کمک خواهد کرد. اما یکی از سازوکارهای خوبی که کشورهای مختلفی آن را اجرا کرده‌اند، مهاجرپذیری است. ما هم باید سیاست‌های پذیرش و جذب مهاجر را برای کشور خودمان داشته باشیم و این مهاجران بعد از طی مراحلی به شهروند ایران تبدیل شوند؛ کاری که خیلی از کشورها دارند انجام می‌دهند. خب مسئله اینجاست که در کشور ما هیچ نظام سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری محوری وجود ندارد که فهرستی از نیازها را داشته باشد و بر اساس آن، برای حل مشکلات، سیاست‌گذاری کند. بخش عمده‌ای از مهاجرانی که چند دهه پیش وارد ایران شدند، در اینجا شروع به کار کردند، جذب بدنه شدند و فوق‌العاده دارند کار می‌کنند، ولی ما حتی اینها را هم جذب نکردیم، این گروه همچنان فاقد مدرک هویتی‌اند، فرزندان‌شان نه ایرانی محسوب می‌شوند و نه افغانستانی، و این معضل خیلی بزرگی است. در نتیجه مهاجرت دوم اینها اتفاق می‌افتد. الان با مسئله‌ای مواجهیم که آن دسته از مهاجران افغانستانی که در ایران زندگی کردند و از امکاناتی مثل آموزش و پرورش استفاده کرده و توانمند شده‌اند، خیلی هم سختی کشیده‌اند و بسیار قدردان هستند، الان دارند به کشورهای دیگر مهاجرت می‌کنند. از طرف دیگر، به نظر من از دولت در شرایط کنونی نمی‌شود چندان انتظار داشت، چون قدر طیفی از جوان‌های خودش را که فوق‌العاده توانمند شده‌اند و برایشان از بودجه عمومی هزینه شده است هم نمی‌داند. اینکه بخواهیم انتظار داشته باشیم به فکر مهاجران باشد و آنها را حفظ کند، عجیب‌وغریب است. ولی خب راه درستش این است و باید این کار را انجام بدهد. باید مهاجرانی را که به ایران آمده و خودشان را توانمند کرده‌اند، با سیاست‌هایی جذب جامعه کند، به آنها هویت ببخشد و از این وضعیت خارج‌شان کند. متأسفانه ما هیچ سیاستی نداریم. الان که داریم با هم حرف می‌زنیم، واقعا از وضعیت مهاجرانمان بی‌اطلاع هستیم، نمی‌دانیم چند نفر هستند، در چه وضعیتی هستند، چه سیاستی برای جذب گروهی از آنها یا دفع عده‌ای دیگر داریم، هیچ چیزی نمی‌دانیم و این بدترین وضعیتی است که در آن قرار گرفته‌ایم. من فکر می‌کنم به شدت به مهاجرپذیری نیاز داریم و بهترین مهاجران برای ایران، از نظر من مهاجران افغانستانی هستند. دلیلش هم از نظر فرهنگی و هم از نظر زبانی است. این مهاجران به زبان فارسی حرف می‌زنند. خودتان مهاجرت کرده‌اید و می‌دانید که زبان چقدر متغیر مهمی است. این متغیر در ایران حل شده است. بخش بسیار زیادی از هزینه‌های ایران در قبال مهاجران خارجی با این هم‌زبانی از بین رفته است. چون اگر مهاجران افغانستانی، فارسی‌زبان نمی‌بودند، اولین کاری که دولت ایران باید انجام می‌داد این بود که مثل کشورهای دیگر دنیا، کلاس‌های زبان رایگان برگزار می‌کرد تا مهاجران، اولین مرحله را پشت سر بگذارند تا بعد به مراحل دیگر برسند. این مسئله زبان الان اصلا وجود ندارد. تقریبا همه این مهاجران، زبان فارسی بلدند و از نظر فرهنگی هم به ما نزدیک‌اند، خیلی‌ها خودشان را عضوی از یک ایران بزرگ و متعلق به ایران فرهنگی می‌دانند که واقعا هم به نظر من همین‌طور است. ولی می‌بینیم که همین آدم‌ها در این کشور جایگاهی را که باید، پیدا نمی‌کنند. همان‌طورکه گفتم متأسفانه ما هیچ سیاستی در قبال ادغام این مهاجران در جامعه خودمان نداریم.

◆ درباره مسئله زبان که گفتید، بعد از موج اخیر مهاجرت افغانستانی‌ها به ایران، با بسیاری از جوانان صحبت کردم، وقتی می‌پرسیدم چرا از ایران (به اروپا یا کشورهای دیگر) مهاجرت نمی‌کنید؟ می‌گفتند کجا برویم؟ مردم اینجا هم‌زبان ما هستند و به زبان فارسی صحبت می‌کنیم. یا مثلا موارد متعددی از این پناه‌جویان را دیدم که چند هفته بعد از مهاجرت‌شان به لهجه تهرانی صحبت می‌کردند. به نظرم خیلی عجیب و مهم است که کسی بدون مواجهه قبلی با این گونه زبانی، بتواند خودش را سریع وفق بدهد، احتمالا با این هدف که زودتر ادغام شود و به جایگاه بالاتری برسد و ما این ظرفیت و اشتیاق را داریم از بین می‌بریم. مدتی پیش سازمانی به نام سازمان ملی مهاجرت تشکیل شد و عده‌ای امیدوار شدند که بالاخره قرار است تغییری اتفاق بیفتد. اما دیدیم که همچنان با همان نگاه امنیتی و محدودکننده می‌خواهند مسئله مهاجران را مدیریت کنند. به نظر شما چه مشکلی وجود دارد که بخش تصمیم‌گیر متوجه نمی‌شود که با محدودکردن و امنیتی‌کردن فضا، نمی‌تواند به نتیجه برسد؟

دو متغیر اینجا وجود دارد؛ متغیر اول، اجتماعی است که توضیح دادم، اگر وضع اقتصادی بهتر می‌بود، طبقه متوسط حمایت می‌کرد و نمی‌گذاشت این بحران به این شکل ایجاد شود. متغیر دوم که خودتان هم به آن اشاره کردید، تفوق نگاه غیراجتماعی و غیراقتصادی و حاکم‌شدن و قدرت‌گرفتن این نگاه در مقابل نگاه اجتماعی است. متأسفانه در ایران، این نگاه بر نگاه اجتماعی غلبه دارد و این غلبه خودش را در همه جا و در همه مسائل نشان می‌دهد. من بارها به دوستان گفتم که شما می‌توانید بسیاری از مسائل جامعه را با نگاه اجتماعی در زمان حل کنید. اما همیشه دنبال ایده‌های ضربتی هستید که جنس‌شان همین است. همه چیز را صفر و یک و خیلی ساده می‌بینند. یعنی پیچیدگی‌های پشت مسئله و پیامدهای ناخواسته یک مسئله را نمی‌توانند ارزیابی کنند و به همین دلیل، کارهای فوری با پیامدهای ویرانگر وسیع انجام می‌دهند. ولی در آن لحظه کار خودشان را راه می‌اندازند و آن مسئله کوچک را به ظاهر حل می‌کنند. ولی با هر یک مسئله چندین مسئله بزرگ دیگر به وجود می‌آید. ما الان در چنین وضعیتی هستیم. احتمالا خواستند یک سازمان ویژه برای مهاجران تشکیل دهند. چون برای دیدن مسئله، نگاه اجتماعی ندارند. اگر اجتماعی به مسئله نگاه می‌کردند، یک مدیر اجتماعی برای سازمان تعیین می‌کردند، که اندیشه اجتماعی داشته باشد و این اندیشه را کاملا تسری بدهد و شروع به حل‌کردن مسئله کند. مهاجران هم فرصت هستند و هم تهدید. نگاه اجتماعی باید غالب باشد. در این وضعیت است که می‌شود مسائل را حل کرد. نه‌تنها حوزه مهاجران، هر حوزه دیگری، مثل فقر، نباید به دست نگاه امنیتی بیفتد. چون اتفاقا مسائلش پیچیده‌تر و اصلا حل‌نشدنی می‌شوند.

◆ بعضی مسائل اجتماعی برای برندینگ حکومت‌ها ضروری هستند. به نظر من همین حضور چند میلیونی مهاجران افغان در ایران ظرفیت این را داشت که ویترین کشور ما باشد، به شرطی که روال مشخص و روشنی برای پذیرش این افراد به عنوان پناه‌جو یا مهاجر وجود می‌داشت. برای مثال در بحث تحصیل کودکان افغانستانی، هنوز خیلی از مدیران به صورت سلیقه‌ای و با نگاه ضدمهاجری که دارند، دانش‌آموزان افغان را ثبت‌نام نمی‌کنند.

البته این را بگویم که بعد از فرمان رهبری، حداقل در مشهد، دانش‌آموزان را ثبت‌نام می‌کردند. این فرمان هم خیلی واضح و روشن بود و کمک کرد. به نظرم نگاه بالادستی به درستی اعلام کرده که باید این کار را انجام بدهند و حداقل مدرسه و آموزش را پوشش بدهند. نگاه شخصی مدیران پایین‌دست است که بحران‌ها را بیشتر می‌کند. در مشهد هم اشخاص صاحب قدرتی هستند، از مدیر مدرسه تا روزنامه‌نگار، که نگاه ضدمهاجر دارند و از قضا تأثیر هم می‌گذارند و گویا اصلا به فکر مصلحت مملکت نیستند. وظیفه ماست که این ایده را جا بیندازیم که مهاجران فرصت هستند و اگر به اینها امکانات ندهیم، شدت تهدیدبودن‌شان در آینده افزایش پیدا خواهد کرد. باید به یک ایران فرهنگی و فارسی‌زبان فکر کرد که بشود شهروندان کشورهای دیگر مثل افغانستان را پذیرفت، جذب کرد و اجازه داد که کم‌کم شهروند بشوند. الان ببینید کانادا چقدر بادقت دارد مهاجران را جذب می‌کند. طی چند سال و با بررسی جنبه‌های مختلف زندگی افراد در آن کشور، آنها را به عنوان شهروند می‌پذیرد. قرار نیست این راه‌ها و مسیرها را اختراع کنیم، دنیا این کارها را آغاز کرده و دارد انجام می‌دهد. نکته بعدی هم این است که به نظرم باید بین خود مهاجران هم ایده‌هایی شکل بگیرد و تنها وظیفه جامعه میزبان نیست. این کار باید با کمک ایرانی‌های میانه انجام شود و برای مثال، چهره‌های فرهنگی و موفق مهاجران معرفی و شناسانده شوند. باید این مسائل بیان شود که این جامعه چقدر موفق است و دارد به مفهوم ایران کمک می‌کند. در ادامه، گروه‌ها و اقوام مختلف مهاجران افغانستانی بین خودشان باید به این باور برسند که منافع مشترک دارند و در این راستا تلاش کنند. مثلا یکی از این ویژگی‌ها، دست‌پاک‌بودن است، باید روی چنین ایده‌هایی کار کنند و آنها را گسترش بدهند. مجموعه این کارها در طولانی‌مدت می‌تواند مسائل مهاجران افغانستانی را حل کند. امیدوارم این مسئله حل شود چون هم جامعه ایران به مهاجران افغانستانی نیاز دارد و هم خود مهاجران به ایران نیاز دارند و در صورت حل‌شدن مشکلات، یک بازی برد - برد اتفاق خواهد افتاد.

بازهم افغانی‌بگیر

پیمان حقیقت‌طلب، مدیر پژوهش اندیشکده دیاران: دوازدهم بهمن ماه بود که معاونت امنیتی - انتظامی استانداری تهران در جلسه اجرائی «قرارگاه طرد اتباع غیرمجاز استان تهران» بر لزوم اخراج مهاجران بدون مدرک تأکید کرد و گفت: درخصوص اتباع غیرمجاز ساماندهی معنایی ندارد و فقط باید بازگشت به کشورهای مبدأ صورت بگیرد. پیش از این هم در استان خراسان رضوی طرح‌های جمع‌آوری مهاجران بدون مدرک آغاز شده بود.

برخلاف تصوری که برخی افراد در جامعه ایجاد کرده‌اند، اخراج مهاجران افغانستانی در چهار، پنج سال اخیر به ویژه پس از روی کار آمدن طالبان در افغانستان بسیار افزایش یافته است. در آبان ماه امسال، اصغر بلوکیان مدیر کل امور اتباع و مهاجرین خارجی وزارت کشور بیان کرد که در سال ۱۴۰۱ حدود یک میلیون نفر مهاجر افغانستانی رد مرز شدند. این آمار به گفته سردار احمد گودرزی فرمانده مرزبانی ناجا در هفت ماه نخست سال ۱۴۰۲ برابر با ۷۳۸ هزار نفر بوده است. پیش‌بینی می‌شود که با توجه به تمرکز پلیس به ویژه در استان تهران، آمار اخراج مهاجران افغانستانی از ایران در سال ۱۴۰۲ به بیش از یک میلیون نفر برسد.

چندی پیش دولت پاکستان که همچون ایران میزبان جمعیت‌های میلیونی مهاجران افغانستانی است، اعلام کرد که تصمیم دارد یک میلیون و ۷۰۰ هزار نفر از مهاجران افغانستانی را از این کشور اخراج کند. سازمان‌های جهانی در این زمینه پاکستان را محکوم کردند. علاوه بر فشارهای سازمان‌های بین‌المللی، حضور چنددهه‌ای جمعیت‌هایی از مهاجران افغانستانی در پاکستان و ریشه‌دارشدن آنان در این کشور و نیز رواج ورود غیرقانونی به پاکستان، عواملی بودند که باعث شدند پاکستان بتواند فقط ۶۰۰ هزار مهاجر بدون مدرک افغانستانی را طی سه ماه اخیر اخراج کند. مقایسه آمار ایران و پاکستان نشان می‌دهد که ایران با وجود رسانه‌ای‌نکردن اخراج، این امر را با جدیت هر چه تمام‌تر دنبال کرده است.

مهاجرت‌های چرخشی

اصغر بلوکیان، مدیر کل امور اتباع و مهاجرین خارجی وزارت کشور، در پاییز سال جاری در نشست تبیین پیامدهای اجتماعی-اقتصادی مهاجرت‌های بین‌المللی بر جامعه ایران که در مرکز پژوهش‌های توسعه و آینده‌نگری برگزار شد اعلام کرد که از سال ۱۳۹۶ تا نیمه اول سال ۱۴۰۲ به صورت تجمعی حدود پنج میلیون نفر مهاجر افغانستانی از ایران اخراج شده‌اند. از طرفی دیگر، هم وزیر کشور و هم رئیس سازمان ملی مهاجرت در ماه‌های اخیر اعلام کرده‌اند که مهاجران قانونی و دارای مدرک حاضر در ایران حدود پنج میلیون نفر هستند. مقایسه این دو رقم نشان‌دهنده شکل خاص مهاجرت‌ها از افغانستان به ایران است.

مهاجران افغانستانی حاضر در ایران به سبب جمعیت میلیونی، دسته‌ها و رسته‌های گوناگونی دارند و به هیچ وجه نمی‌توان آنان را یک کل واحد در نظر گرفت. از نظر نوع زیست، یک دسته از آنان مهاجرانی هستند که سابقه حضور چنددهه‌ای در ایران دارند یا خودشان هم در ایران به دنیا آمده‌اند و از ایران هم خارج نشده‌اند. این دسته عموما کسانی هستند که به دلیل حمله شوروی به افغانستان در دهه ۶۰، جنگ‌های داخلی اوایل دهه ۷۰ و نیز برآمدن طالبان در نیمه دوم دهه ۷۰ به ایران آمدند. آنها دهه‌هاست در ایران زندگی می‌کنند یا اینکه خود یا حتی پدر و مادرشان متولد ایران هستند.

دسته دیگری از مهاجران افغانستانی کسانی هستند که با انگیزه‌های اقتصادی به ایران مهاجرت می‌کنند، مدتی نزد یک کارفرمای ایرانی کار می‌کنند، درآمد کسب می‌کنند و پس از مدتی به افغانستان بازمی‌گردند. این دسته عموما شکل ورودشان به ایران غیرقانونی است. از طرفی دیگر اگر هم ورود قانونی داشته باشند چون اشتغال مهاجران در ایران با محدودیت‌های بسیاری روبه‌روست، حضورشان در ایران غیرقانونی می‌شود. اما در این میان تمایل کارفرمایان ایرانی به استفاده از نیروی کار ارزان‌قیمت باعث می‌شود این افراد همواره در پروژه‌های مختلف چندماهه پایدار بمانند و پس از اتمام پروژه یا به خواست خودشان یا توسط کارفرمای ایرانی یا توسط گشت‌های پلیس به نیروی انتظامی معرفی می‌شوند تا فرایندهای اخراج آنان صورت بگیرد. نکته حائز اهمیت در میان این افراد این است که اکثرشان سابقه چندین بار اخراج از ایران را دارند و حضور چندماهه در ایران و بازگشت به افغانستان و دوباره مهاجرت به ایران، یک چرخه و یک سبک زندگی در میان آنان است. این شکل از مهاجرت در سایر نقاط جهان هم که بین دو کشور همسایه اختلاف سطح توسعه وجود دارد رواج دارد و موسوم است به مهاجرت چرخشی.

پس از روی کار آمدن طالبان ما شاهد حضور دسته سومی هم بودیم که به دلیل بیم از جان و مال خود و خشونت‌های طالبان از افغانستان گریختند و به ایران پناه آوردند. این دسته سوم در فکر بازگشت به افغانستان نیستند. اما از آنجا که سیاست ایران عدم پذیرش جمعیت‌های جدید به عنوان پناهنده است این گروه از مهاجران افغانستانی هم دچار وضعیت نامعلومی هستند.

افغانی‌بگیر، راه‌حلی کوتاه‌مدت برای مسئله مهاجرت‌های چرخشی در ایران

حضور افراد بدون مدرک و غیرقابل شناسایی در هر کشوری یک تهدید امنیتی به شمار می‌رود. هیچ کشوری هم در جهان نیست که با پدیده مهاجرت روبه‌رو نباشد. کشورها برای مقابله با حضور مهاجران بدون مدرک راهکارهای گوناگونی را دنبال می‌کنند. اکثر کشورها بر ورود مهاجران نظارت دقیقی را اعمال می‌کنند. انسداد مرزها و دشوارکردن ورود غیرقانونی تقریبا در تمامی کشورها دنبال می‌شود. هم‌زمان با این مسئله شناسایی انگیزه‌های ورود مهاجران و تعریف ویزاهای مرتبط با این انگیزه‌ها نیز در دستور کار اکثر حکومت‌ها قرار دارد.

در ایران، به دلایل اهمال‌کاری‌هایی که در دهه‌های گذشته از سوی دولتمردان صورت گرفته، قاچاق مهاجر از سمت مرزهای شرقی بسیار رواج دارد. به گونه‌ای که زنجیره شغلی مرتبط با قاچاق مهاجر موسوم به «افغانی‌کشی» ممر درآمد و حیات جمعی از مرزنشینان شرقی ایران شده است. همین امر مبارزه با ورود غیرقانونی را بسیار دشوار کرده است. تا سه سال پیش در افغانستان دریافت ویزاهای کوتاه‌مدت و کاری ورود به ایران برای افغانستانی‌ها امری غیرممکن بود. سفارت ایران در افغانستان به هیچ وجه زیر بار صدور این نوع از ویزاها نمی‌رفت. در دو سال گذشته، صدور ویزاهای کوتاه‌مدت از سوی سفارت ایران در افغانستان سهل شده است. اما همچنان ویزاهای کاری کوتاه‌مدت تعریف نشده است. این اقدام سفارت ایران از جهت ترویج عادت به ورود قانونی امری مثبت است. اما پاشنه آشیل مهاجران بدون مدرک افغانستانی در ایران، بازار کار ایران است. در حقیقت تا وقتی که برای اشتغال مهاجران افغانستانی جویای کار در ایران و اتصال آنان به کارفرمایان ایرانی خواهان آنان تدابیر قانونی اندیشیده نشود، عملا ورود غیرقانونی به ایران متوقف نخواهد شد.

پس از نظارت دقیق بر ورود مهاجران، شناسایی مهاجران بدون مدرک حاضر در کشور از سوی نیروهای پلیس و اخراج آنان در همه کشورها صورت می‌گیرد. اما این اقدام هزینه بالایی دارد. راه‌حلی کوتاه‌مدت محسوب می‌شود و در نتیجه تمام هم و غم کشورها عموما صرف نظارت بر مرز و ورود می‌شود. در ایران دستگیری مهاجران افغانستانی و بردن آنان به اردوگاه برای اینکه مشخص شود فرد دارای مدرک اقامت هست یا نه، موسوم است به «افغانی‌بگیر». نگارنده در یادداشتی که در پنجم دی ماه سال ۱۴۰۰ در صفحه ۹ روزنامه «شرق» با عنوان «افغانی‌بگیر در اوج» منتشر کرده به تفصیل به پدیده افغانی‌بگیر پرداخته است. «افغانی‌بگیر» در ایران هزینه‌ها و آسیب‌های فراوانی دارد. افزایش تنش و درگیری بین پلیس و مهاجران افغانستانی، ناامن و مختل کردن زندگی روزمره برای مهاجران قانونی و دارای مدرک، رواج رفتارهای شبه‌نژادپرستانه (چراکه نیروهای انتظامی عموما بر اساس ظاهر به شناسایی مهاجران مشکوک می‌پردازند)، شکل‌گیری نگرش‌های منفی در میان مهاجران نخبه نسبت به جامعه ایران و ایجاد عقده در میان مهاجران نسل دوم و سوم از جمله آسیب‌های این نحوه برخورد با حضور مهاجران بدون مدرک است.

افغانی‌بگیر در سوئد

نکته جالب این است که اصولا پلیس‌ها در جهان نحوه برخورد مشابهی دارند. در کشور سوئد بین سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۴ طرح روا به عنوان یک اقدام اجرائی برای سیاست بازگشت مهاجران معرفی شد و هدف آن اخراج مهاجران بدون مجوز اقامت قانونی بود. روا مخفف برنامه کنترل مهاجران داخلی بود. در این طرح به پلیس این مجوز داده شد که بتواند به مردم دستور توقف بدهد و مدارک شناسایی آنان را چک کند تا مهاجران بدون مدرک را شناسایی کند. بازجویی پلیس در ملأ عام برای کسانی که توسط پلیس متوقف می‌شدند تجربه‌ای تحقیرآمیز و توهین‌آمیز بود. این برنامه در بهار سال ۲۰۱۳ در استکهلم (پایتخت سوئد) اجرا شد و به عقیده مصطفی دیکچ نویسنده کتاب «خشم شهری: شورش طردشدگان» یکی از عوامل اصلی شورش‌های حومه استکهلم در چند ماه بعدش بود. سوئد یکی از مرفه‌ترین و آرام‌ترین کشورهای جهان است. اما در سال ۲۰۱۳ آتش شورش‌ها در استکهلم شعله‌ور شد و طی یک ماه در هشت شهر دیگر سوئد گسترش یافت. خودروهای زیادی به آتش کشیده شدند و برخوردهای زیادی بین پلیس و جوانان به وجود آمد. در تاریخ سوئد بعد از جنگ جهانی اول و آشوب‌های مربوط به کمبود غذا چنین شورشی بی‌سابقه بود. شورشی که یکی از ریشه‌های آن برنامه روا و نوع برخورد با مهاجران حاضر در سوئد بود و دولت بعد از آن اجرای این برنامه را متوقف کرد.

مشابه چنین نتایجی که به بار می‌آید باعث شده تا اکثر کشورها راه‌حل برخورد با مهاجران بدون مدرک در داخل کشور را دنبال نکنند. چراکه هزینه‌های اجتماعی این گونه طرح‌ها خیلی بالاست. اما در ایران همچنان این برنامه دنبال می‌شود. پنج میلیون نفر طی پنج سال اخراج شده‌اند، اما هنوز ایران با معضل حضور مهاجران بدون مدرک روبه‌روست. در ایران هنوز هیچ اعتراضی از سوی جامعه مهاجران ساکن در ایران به این نوع از مدیریت وضعیت رخ نداده است. اما این شکل از برخورد شاید روزی بحران‌ساز شود.

به دنبال انگیزه‌ها باشیم

حقیقت این است که ساخت دیوارهای مرزی و به اصطلاح انسداد مرزی هم راه‌حل پایداری برای مسئله مهاجران بدون مدرک نیست. تجربیات سایر کشورها نشان می‌دهد که حتی دیوارهای مرزی هم نفوذپذیرند. لزوم شناخت انگیزه‌های مهاجرت و تدبیراندیشی برای این انگیزه‌هاست که می‌تواند این مسئله را به صورت پایدار حل کند. ما در ایران گفته‌ها و اقدامات زیادی درباره مهاجران بدون مدرک افغانستانی در ایران داریم؛ اما پژوهش‌های مستقلی که به صورت میدانی این پدیده را بررسی کرده باشند تقریبا وجود خارجی ندارد.

توسعه نواحی مرزی و اشتغال‌آفرینی برای مرزنشینان ایران و از بین بردن حس تبعیض و طردشدگی در میان آنان، توسعه عادت به ورود قانونی در میان مهاجران افغانستانی، طراحی ویزاهای کوتاه‌مدت کاری با کفالت کارفرمایان ایرانی، جاانداختن فرهنگ استفاده از کارگران دارای مدرک به جای مهاجران بدون مدرک در میان کارفرمایان ایرانی و جداکردن نظام مسائل مهاجران نسل دوم و سوم و دارای اقامت طولانی‌مدت از نظام مسائل مهاجران تازه‌وارد و مهاجران کاری از جمله اقداماتی هستند که به نظر نگارنده باید برای حل پایدار این مسئله مورد توجه قرار گیرند.

زنگ خطر برای ظهور شکاف «ایرانی-افغانی»

محمدمهدی دهدار: «جنوب تهران در محاصره افغانستانی‌ها»، «۷۵ درصد زایمان‌های تهران و حاشیه تهران مربوط به زنان افغانستانی است»، «۸۰ درصد مدارس کشور به خاطر حضور اتباع افغان دوشیفته شده‌اند»؛ اینها فقط چند نمونه انگشت‌شمار از گزاره‌هایی هستند که این روزها راجع به افغانستانی‌ها در رسانه‌ها تیتر شده‌اند. این رسانه‌ها گرچه انگشت‌شمار هستند اما کار خود را به‌خوبی پیش می‌برند و چون اغراق را چاشنی کار می‌کنند، دامنه تأثیرگذاری‌شان بسیار بالاست. جالب آنکه عمده این ادعاها هم از صحت‌سنجی‌ها سربلند بیرون نمی‌آیند! درهرحال آنچه بیش از همه به چشم می‌آید، شکل‌گرفتن جریانی است که مهاجران را به سوژه هراس‌افکنی تبدیل کرده است؛ جریانی که گویی رسالت خود را دیگری‌سازی و مهاجرستیزی تعریف کرده است.

واقعیت آن است که چندان هم مهم نیست که چقدر این تیترها واقعیت دارند. آنچه مهم است، ریشه‌های شکل‌گیری این جریان است. نگاهی به محتواهای مرتبط با شبکه‌های اجتماعی نیز نشان می‌دهد که مهاجرستیزی و دیگری‌سازی، عمدتا بر اساس ادعاها و محتواهایی که بعضا حتی امکان درست‌سنجی هم ندارند، رو به افزایش است.

بااین‌حال خطاست اگر بخواهیم چنین موجی را صرفا به یک جریان‌سازی تقلیل دهیم. نباید فراموش کرد که این جریان‌ها مخاطب‌ها، متقاضیان و ذهن‌های آماده‌ای را پیش‌روی خود می‌بینند که تشنه چنین تیترهایی هستند. در حقیقت جامعه ایران نگرانی‌هایی درباره روند رو به رشد مهاجرت‌های بی‌قاعده مهاجران افغانستانی دارد و در شرایطی که می‌بیند دولت سیاست مشخص و شفافی در قبال مهاجران ندارد، نگرانی او دوچندان می‌شود. از سویی دیگر همین مخاطب می‌داند که با دولتی مواجه است که تعداد بی‌شماری بحران دارد و چشم‌اندازی هم برای حل آن ندارد. بنابراین سؤالی که مطرح می‌شود این است که با تداوم وضع فعلی چه آینده‌ای در انتظار جامعه ایرانی و مهاجران است؟

گسل نوظهور ایرانی-افغانی

در دهه‌های گذشته صاحب‌نظران علوم اجتماعی و علوم سیاسی در رابطه با خطر فعال‌شدن شکاف‌های اجتماعی متعددی هشدار داده‌اند. عمده این هشدارها البته به گوش کسی نرسید و اکنون کم و بیش شاهد بروز و ظهور برخی از آنها هستیم. حالا اما می‌توان از شکاف جدیدی صحبت کرد که اگرچه دهه‌هاست زمینه‌های آن در ایران وجود داشته است اما اکنون خطر فعال‌شدنش بیش از پیش حس می‌شود. این شکاف یا گسل جدید را می‌توان «شکاف ایرانی-افغانی» نام نهاد.

این گسل حول گفتمانی مهاجرستیز یا به عبارت دیگر افغانستانی‌ستیز شکل گرفته است؛ گفتمانی که مجموعه‌ای از ادعاهایی کلیشه‌ای دارد: «مهاجران افغانستانی عامل جرم و جنایت‌اند»، «مهاجران افغانستانی مشاغل را از ایرانیان دزدیده‌اند»، «مهاجران افغانستانی حق و سهم ایرانیان را خورده‌اند» و چندین و چند گزاره کلیشه‌ای دیگر. این کلیشه‌ها همواره در اذهان بخشی از جامعه ایرانی حضور داشته است، اما به نظر می‌رسد اکنون بیشتر از همیشه رواج یافته و البته برخی رسانه‌ها هم در ترویج آن نقش قابل‌توجهی ایفا کرده‌اند. اما سؤال مهم این است که چرا اکنون التهابات حول این موضوع تشدید شده است؟ همچنین باید یادآور شد که ایرانیان و مهاجران افغانستانی دهه‌هاست که زیست مسالمت‌آمیزی در کنار یکدیگر داشته‌اند و همین مسئله بر ابهامات چرایی شکل‌گیری چنین جریانی می‌افزاید. در ادامه نگارنده تلاش می‌کند تا پاسخ‌هایی برای این پرسش مهم ارائه دهد.

بی‌اعتمادی و افول سرمایه اجتماعی

احتمالا بیشتر خوانندگان این سطور موافق این ادعای نگارنده هستند که سرمایه اجتماعی در دهه‌های گذشته هیچ‌گاه بدین حد با معضل مواجه نشده است. اعتماد و سرمایه اجتماعی مانند چسب جامعه است و می‌تواند پیونددهنده افراد یک جامعه به یکدیگر باشد. در شرایطی که این چسب مثل گذشته عمل نکند، پیوندها نیز سست‌تر می‌شود و انسجام اجتماعی کاهش می‌یابد. در چنین شرایطی گروه‌های اجتماعی حاشیه‌ای بیش از سایر گروه‌ها آسیب‌پذیر می‌شوند و ظن و بی‌اعتمادیِ از پیش موجود، نسبت به آنها تقویت خواهد شد.

مهاجران افغانستانی نیز بدون شک یکی اَز گروه‌های اصلی حاشیه‌ای در جامعه ایران به‌شمار می‌روند که در وضعیت عادی نیز بی‌اعتمادی و نگرش‌های منفی به آنها بیشتر از سایر طبقات، گروه‌ها، قومیت‌ها و اقشار ایرانی است. بنابراین در شرایطی که مشکلات متعددی مانند مشکلات اقتصادی، اعتماد و سرمایه اجتماعی را دچار خلل کرده، طبیعی است که نگرش‌های منفی و بی‌اعتمادی نسبت به این گروه دوچندان شود. برخی زمانی که از دولت در حل مسائل روزمره خود ناامید می‌شوند، ناخودآگاه انگشت اتهام را به سوی مهاجران نشانه می‌گیرند؛ چراکه بالاخره باید مقصری برای وضعیت موجود پیدا کرد!

این مسئله در ارتباط با مهاجران افغانستانی در ایران به‌خوبی صدق می‌کنند. به‌خصوص که دولت‌ها در چند دهه گذشته در قبال مهاجران سیاست مشخص و اعلامی نداشته‌اند و مهاجران را همواره در وضعیت تعلیق نگه داشته‌اند. پس همین وضعیت موجب شده است که مهاجران امکان ادغام در جامعه را به‌صورت رسمی پیدا نکنند و در وضعیت حاشیه‌ای باقی بمانند و از سوی بسیاری مانند «دیگری» و «بیگانه» تلقی شوند.

آشفتگی سیاست دولت

مرور سیاست‌های دولت در قبال مهاجران نشان می‌دهد که دولت در چهار دهه گذشته طیفی از سیاست‌های مختلف را در دستور کار داشته است؛ از سیاست درهای باز تا سیاست بازگشت و ساماندهی. بررسی این سیاست‌ها نیز نشان می‌دهد که اکثر آنها حالت «در عمل انجام‌شده قرارگرفتن» داشته‌اند. گویا سیاستی نبوده‌اند که از پیش اندیشیده و اتخاذ شده باشد و بیشتر واکنشی بوده‌اند.

عدم تداوم و انقطاع سیاست‌ها نیز نشان از آن دارد که از سویی موضع دولت در قبال مهاجران آشفته است و از سویی دیگر نیز این سیاست‌ها موفق از آب در نیامده‌اند و در نهایت آنچه در عمل به جا مانده، تعلیق وضعیت مهاجران است. نمود این آشفتگی را به‌خصوص در ارتباط با مسئله تحصیل کودکان مهاجر می‌توان ملاحظه کرد. از سویی بر اساس فرمان ۱۳۹۴ رهبری، قرار بر آن بود که هیچ دانش‌آموز مهاجری، فارغ از وضعیت اقامتی از تحصیل باز نماند و از سوی دیگر هرساله و در فصل ثبت‌نام، شاهد دشوارشدن فرایندها برای ثبت‌نام هستیم. در سال تحصیلی جاری نیز با بخش‌نامه وزارت آموزش و پرورش مبنی بر اجباری‌شدن دریافت شهریه از کودکان غیرایرانی عملا وضع به پیش از فرمان رهبری بازگشت.

این مسئله در ارتباط با کل سیاست‌های ادغام مهاجران نیز صدق می‌کند. نمود دیگر این مسئله کشاکش بر سر اعطای تابعیت به فرزندان حاصل از ادواج مادران ایرانی است. پس از تلاش‌های فراوان فعالان مدنی و حقوقی برای تصویب قانون، اجرای آن در عمل بسیار دشوار پیش رفته است، خیل عظیمی از مخاطبان هنوز تعیین تکلیف نشده‌اند و حتی چندین و چند تلاش برای متوقف‌کردن آن از سوی نمایندگان مجلس و دستگاه‌های مختلف صورت گرفته است.

بر این اساس می‌توان ادعا کرد که فقدان سیاست مهاجرتی مشخص و بی‌میلی به ادغام‌کردن مهاجران در جامعه ایران از سوی دولت سبب شده است که مهاجران در وضعیت حاشیه‌ای تثبیت شوند. این در حالی است که بخشی از مهاجران، یعنی نسل‌های دوم و سوم و اکنون نسل چهارم، به‌صورت طبیعی و فارغ از سیاست‌های رسمی، خود را ایرانی می‌دانند و حتی تصوری از افغانستان نداشته و پیوندی با آن ندارند. به‌طور متقابل بخش قابل‌توجهی از جامعه ایرانی نیز با بخش قابل‌توجهی از این مهاجران نسل دوم و سوم و چهارم پیوند خورده‌اند و به آنها به چشم ایرانی می‌نگرند. با این حال سدهای قانونی ناشی از بی‌میلی سیاست‌گذاران و همگام با آن تلاش جریان‌های مهاجرستیز، امکان ادغام کامل را حتی از این گروه از مهاجران نیز سلب کرده‌اند و بر حاشیه‌ای باقی‌ماندن آنها پافشاری کرده‌اند.

اما شاید بازار کار و وضعیت اشتغال مهاجران برجسته‌ترین موضوع مهاجران در ایران است. تقاضا برای نیروی کار افغانستانی، عامل و نیروی اصلی جاذبه برای پایدار ماندن جریان ورود افغانستانی‌ها به ایران است. شرایط سیاسی و امنیتی کشور افغانستان عامل تسریع‌کننده بوده است، اما عامل اصلی مهاجرت‌ها به ایران در دو دهه اخیر و حتی پس از استقرار مجدد طالبان همواره کشش بازار کار ایران در قبال کارگران افغانستان بوده است. مهاجران به‌صورت گسترده به‌خصوص در مشاغل نیازمند مهارت پایین و البته سخت مشغول به‌کار هستند.

این وضعیت دهه‌هاست که تداوم داشته است. بااین‌حال، دولت هیچ تدبیری برای سامان‌دادن اشتغال مهاجران نداشته است. از سویی کارفرمایان مشتاق به‌کارگیری کارگران افغانستانی هستند و از سویی دولت نیز هیچ اراده‌ای برای ضابطه‌مندکردن اشتغال آنها نداشته است. در حقیقت ضابطه‌مندنشدن حضور نیروی کار مهاجر باعث ارزان‌تر و جذاب‌تر بودن او برای کارفرمایان ایرانی است و ما در اینجا تعادل نیروها را شاهد هستیم. هم دولت از بار ساماندهی رهاست و هم کارفرما از بار مسئولیت در قبال کارگران زیر دستش. این وضعیت موجب شده است که رفته‌رفته تصور ربودن مشاغل ایرانیان توسط مهاجران در اذهان بسیاری شکل بگیرد.

در نهایت از آنچه در این بخش شرح داده شد، می‌توان نتیجه گرفت که اتفاقا دولت‌ها، خواسته یا ناخواسته یکی از بازیگران اصلی-و البته بزرگ‌ترین آنها-در شکل‌گیری شکاف ایرانی-افغانی بوده‌اند. بی‌میلی به ادغام و سیاست در تعلیق نگه‌داشتن مهاجران، موجب شده است که بخشی از مردم ناراضی از وضعیت موجود-و البته متأثر از تبلیغات مهاجرستیزانه- انگشت اتهام را به‌سوی خود مهاجران نشانه بروند. به بیان دیگر سیاست‌های دولتی، نتیجه‌ای جز تعمیق شکاف، دیگری‌سازی و حاشیه‌ای‌ماندن مهاجران نداشته است و زمینه را برای جولان جریان‌های مهاجرستیز به‌خوبی فراهم کرده است.

به کشور خودتان برگردید!

کافی است به کامنت‌های شبکه‌های اجتماعی و محتواهای مرتبط با موضوع مهاجران افغانستانی نگاهی بیندازید. حرف بسیاری از آنها این است: «به کشور خودتان برگردید»، «شما ما را بدبخت کرده‌اید»، «دولت باید اخراجشان کند». برخی از آنها از جانب اکانت‌های بی‌هویتی است که صرفا با هدف ترویج افغان‌هراسی ساخته شده‌اند. کامنت‌های این‌چنینی می‌گذارند و محتواهای ضد مهاجران را پخش می‌کنند. اما برخی دیگر هم مردم عادی هستند و حرفشان هم همین است. گروهی دیگر اما می‌گویند ما از این مهاجران بدی ندیده‌ایم و سال‌هاست با آنها کار و زندگی می‌کنیم.

حالا بیایید فرض کنیم که قرار بر اخراج مهاجران باشد. ادعا دارم این تقاضا غیرعملی و از سر ناآگاهی و احتمالا غرض‌ورزانه است. چرا؟ حقیقت آن است که هرکس با روندها و مسائل مهاجران در ایران آشنا باشد، می‌داند که مدعیان اخراج هیچ‌گونه آگاهی‌ای از وضعیت موجود ندارند؛ چراکه اگر این آگاهی وجود داشت، قطعا تقاضای اصلی آنها اخراج نبود. برخلاف آنچه توسط برخی رسانه‌ها بازنمایی می‌شود، در دو سال اخیر میزان رد مرز و اخراج مهاجران افغانستانی نسبت به سال‌های قبل جهش شایان‌توجهی داشته است. اگر در دهه ۹۰ میانگین رد مرز مهاجران افغانستانی در سال حدود ۵۰۰ هزار نفر بود، این رقم در دو سال اخیر به میانگین حدود یک میلیون نفر در سال رسیده است.

حقیقت آن است که مسئله اصلی شناسایی و اخراج نیست؛ بلکه برخی ضعف‌ها در کنترل مرزها در این مورد خاص است. شبکه‌های قدرتمند قاچاق با مبالغ هنگفت و هرروزه مشغول کارند و گردش مالی آنها نجومی است. اما دولت توان و ظرفیت کنترل یا مبارزه با پدیده قاچاق مهاجران و کنترل مرزها را ندارد. اتفاقا اخراج مهاجران تبدیل به امری روزمره در ایران شده است و رصد خبرها نشان می‌دهد که تعداد مهاجران اخراجی روزانه شاید به صدها نفر هم می‌رسد. اما همین مهاجران اخراجی دوباره از مسیرهای غیرقانونی وارد می‌شوند.

بسیاری از مهاجران بلافاصله پس از اخراج دوباره به کمک شبکه‌های قاچاق مهاجر (موسوم به افغانی‌کش‌ها) به ایران بازمی‌گردند. پس می‌توان نتیجه گرفت محتواهایی که بر اخراج میلیونی به عنوان راه‌حل تأکید می‌کنند، احتمالا از جریان‌هایی سرچشمه می‌گیرد که از سر غرض و با هدف «دیگری‌سازی» تولید می‌شوند و از ذهن و زبان کارشناسان حوزه مهاجرت بیرون نمی‌آید.

مطالبه منطقی

مردم مطالبات و پرسش‌های بسیاری دارند؛ اینکه چرا دولت سیاست مشخصی در قبال موج‌های مهاجرتی ندارد؟ چرا کنترل مرزی به‌صورت جدی انجام نمی‌گیرد؟ چرا نمی‌توانند با شبکه قاچاق افسارگسیخته مهاجران مبارزه کنند؟ چرا مهاجرانِ شناسایی‌نشده در کشور حضور دارند؟

بسیاری از این سؤالاتِ نه از سر مهاجرستیزی است و نه از سر افغان‌ستیزی، که مجموعه‌ای از پرسش‌های منطقی است که هر دولت وظیفه دارد پاسخ شفاف و عملی به آن بدهد. اتفاقا شکاف از همین‌جا آغاز می‌شود؛ از جایی که دولت در این مورد بی‌تفاوتی نسبت به تقاضای شهروندانش را در پیش می‌گیرد و شهروندان نیز پاسخ قانع‌کننده‌ای دریافت نمی‌کنند. رفته‌رفته بی‌تفاوتی دولت نسبت به پرسش‌های شهروندان، می‌تواند منجر به شکل‌گیری احساسات و نگرش منفی نسبت به مهاجران افغانستانی شود و همین احساسات بهترین بستر برای جولان‌دادن جریان‌های مهاجرستیز است که منتظر فرصتی برای ترویج پروژه خود هستند. دولت راهی جز پاسخ عملی و شفاف در برابر این تقاضای عمومی ندارد و در غیر این صورت به‌زودی شکاف و گسل «ایرانی-افغانی» دهان باز خواهد کرد؛ آن زمانی که دیگر برای خیلی کارها دیر شده است!